بُوشِ می‌وَشَد

به‌سانِ اِرآیگنیسِ دابنیادِش

خوانشی در بند ۱۳۰ انبازها به فیلوسوفی (از ارآیگنیس)

«Das Seyn west als das Ereignis der Da-gründung»

یوسف بشارتی[۱]

تهران، اردی بهشت و خرداد ۱۴۰۵

https://orcid.org/
0009-0005-0639-7373
Preview public record

@BESHARATIYOUSEF

۱. درآمد: جای‌گاهِ بند ۱۳۰ در ساختارِ کتاب

«انبازها به فیلوسوفی (از ارآیگنیس)» [۲] از شش پیوند (Fuge) ساخته شده است: پژواک (Anklang)، هم‌بازی/بازی متقابل (Zuspiel)، جهش (Sprung)، بنیادگذاری (Die Gründung)، آیندگان (Die Zukünftigen)، و خدای پسین (Der letzte Gott). بند ۱۳۰ در دلِ پیوند چهارم، به‌دیگر سخن بنیادگذاری، جای دارد؛ پیوندی که در آن هایدگر می‌کوشد نشان دهد چگونه دازاین، به‌سانِ «دا» (Da)، نه بنیادِ خود را می‌سازد و نه از پیش دارای آن است، بلکه در ژرفای رخدادِ بوش، بنیادِ خویش را می‌گیرد و بر دوش می‌کشد.

---

۱. پژوهش گر و برگرداننده کارهای مارتین هایدگر به پارسی

2. Martin Heidegger, Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), Gesamtausgabe Band 65, hrsg. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1989. برگردان شده به پارسی:"انبازها به فیلوسوفی (از ارآیگنیس)"، بشارتی، یوسف

این بند یکی از فشرده‌ترین ریخت‌گذاری‌های(فرمول) بوش (Seyn) در سرتاسر کتاب است، چرا که در یک گزارهٔ کوتاه سه انگارهٔ راهبر — بوش، ارآیگنیس، و دابنیادش — را در یک کمان به هم می‌پیوندد. فون هرمان، ویراستار و بازخوان پایه ی کتاب، این بند را نمونه‌ای از آنچه «گزاره‌های بوش‌شناختی» (seynsgeschichtliche Sätze) می‌نامد برمی‌شمارد: گزاره‌هایی که دیگر در ریختِ نهاد-گزارهٔ منطق مدرسی سخن نمی‌گویند، بلکه خود رخدادِ بوش را در زبان به روی‌داد می‌رسانند. [۳]

هدفِ این نوشتار، بازخوانیِ این گزاره از چند چشم‌انداز است: نخست، از چشم‌انداز ریخت‌شناختی-دستوری، با تمرکز بر کارواژهٔ west و پیوندواژهٔ als؛ دوم، از چشم‌انداز انگاره ای، با روشن‌ساختنِ نسبتِ بوش، ارآیگنیس، و دابنیادش؛ سوم، از چشم‌انداز جای‌گاهِ این بند در ساختارِ فراگیرِ کتاب و در سیرِ کلیِ اندیشهٔ هایدگر؛ و سرانجام، از چشم‌انداز روشنگری‌های بازخوانانِ کلیدیِ این گستره — فون هرمان، والگا-نویو، پولت، پوگلر، و ریچاردسن — که هر یک پرتوی ناهمسان اما مکمل بر این گزارهٔ فشرده می‌افکنند. در پایان نیز به دشواری‌های ویژهٔ برگردانِ این بند به پارسیِ ، و به منطقِ واژه‌سازیِ به‌کاررفته در این پژوهش، پرداخته خواهد شد.

۲. نوشتارِ آلمانی و برگردانِ واژه‌به‌واژه

نوشتارِ بند: «Das Seyn west als das Ereignis der Da-gründung.» برگردانِ پارسی که در این نوشتار به کار می‌بریم: «بوش می‌وشد به‌سانِ ارآیگنیسِ دابنیادش.»

برگردانِ واژه‌به‌واژه چنین است: Das Seyn (بوش) — west (می‌وشد، از کارواژهٔ کهنِ wesen) — als (به‌سانِ) — das Ereignis (ارآیگنیس) — der Da-gründung (دابنیادش، ریختِ اضافیِ Da-Gründung).

نکتهٔ نخست این‌جا کارواژهٔ west است، نه ist. هایدگر آگاهانه از ریختِ کهن و اکنون نارایجِ کارواژهٔ wesen بهره می‌گیرد تا بوش را از باشندگی به چمِ ایستا و بودگیِ بودگی‌گرایانه جدا کند. [۴]

نکتهٔ دوم، حرفِ ربطِ als است که در این‌جا به «به‌سانِ» برگردانده شده، نه به «همچون» یا «مانندِ». تفاوت این دو در پارسی ظریف اما با اهمیت است: «مانند» بر همانندیِ دو امرِ جدا دلالت می‌کند، در حالی‌که «به‌سانِ» بر آن شیوه‌ای دلالت می‌کند که چیزی در آن ظاهر می‌شود یا خود را می‌نمایاند. آلمانیِ als نیز، در کاربردِ هایدگری‌اش، همین بارِ چمی را دارد: als hermeneutisches als، به‌دیگر سخن «به‌مثابه‌ایِ» بازخوانانه که در بودن وزمان گسترش داده شده بود. بوش نه همانندِ ارآیگنیسِ دابنیادش، بلکه در شیوهٔ همان ارآیگنیس می‌وشد؛ ازاین‌رو انتخابِ «به‌سانِ» در برگردانِ پارسی، پیوندِ این بند را با آن دستگاهِ بازخوانانهٔ als که از بودن وزمان به این‌جا کشیده

[۳]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis: Zu Heideggers »Beiträge zur Philosophie«, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1994.

[۴]. GA 65, §130.
نزدیکی از همین گزاره، نک: Martin Heidegger, به‌نقل در: Daniela Vallega-Neu, Heidegger’s Contributions to Philosophy, p. 74 (با ارجاعِ او به B247): «Be-ing holds sway as enowning the grounding of the t/here, put briefly: as enowning.»

شده، نگاه می‌دارد. [5]

۳. west: باوه به‌سانِ کارواژه، نه نام‌واژه

در زبانِ آلمانیِ نو، Wesen غالباً چون نام‌واژه به‌کار می‌رود و به چمِ «چیستی» یا «سرشت» فهمیده می‌شود؛ اما ریشهٔ کهنِ آن کارواژه‌ای است هم‌خانواده با انگلیسیِ was و willبودن (to be)، و در آلمانیِ میانه هنوز به چمِ دوام‌داشتن و ماندگارشدن به کار می‌رفت. هایدگر با زنده‌سازیِ ریختِ کارواژه‌ایِ wesen — که در سوم‌شخص مفرد west می‌شود — می‌خواهد نشان دهد که باوه، به‌دیگر سخن «چیستیِ» چیزی، نه امری پایا و ازپیش‌داده، بلکه رخدادی است که همواره در حالِ وشیدن، به‌دیگر سخن در حالِ روی‌دادن است. [6]

از این‌رو، در برگردانِ پارسی ای که برای این پژوهش برگزیده شده، west را نه به «هست» یا «است»، بلکه به «می‌وشد» برمی‌گردانیم — واژه‌ای که ریشه در همان بنِ «وش» و «باوه» دارد و ریختِ کارواژه‌ایِ آن را نگاه می‌دارد. این انتخاب تنها زبانی نیست، بلکه خود بازتابِ اندیشهٔ هایدگر است: بوش هرگز «هست» به چمِ بودگیِ ایستا نیست، بلکه پیوسته می‌وشد، به‌دیگر سخن در رخدادِ خود جاری است.

شایان یادآوری است که همین بنِ کارواژه‌ای در واژهٔ Wesen به‌سانِ نام‌واژه نیز اثر می‌گذارد: هرجا هایدگر Wesen را به‌سانِ نام‌واژه به‌کار می‌برد — و در این پژوهش به «باوه» برگردانده می‌شود — باید آن را نه به چمِ چیستیِ پایا و ازپیش‌داده (essentia) در سنتِ مدرسی، بلکه به چمِ همان وشیدنِ پیوسته فهمید که اکنون به‌ریختِ نام‌واژه‌ای درآمده است. باوه، بدین‌سان، همواره باوهٔ چیزی است که در حالِ وشیدن است، نه چیستی‌ای که در پسِ پدیدارها آرمیده باشد. این نکته، هم‌سو با گزینشِ چم دربارهٔ Wesen، نشان می‌دهد که چگونه یک گزینشِ واژه‌سازانه — برگردانِ باوه — می‌تواند بارِ فلسفیِ کاملِ یک اصطلاح را در پارسی بازتاباند.

۴. بوش در برابرِ بودن: نشانِ کهن‌نویسیِ Seyn

هایدگر از میانهٔ دهه ۱۹۳۰ به بعد، در کنارِ ریختِ رایجِ Sein (بودن)، ریختِ کهنِ Seyn را نیز به کار می‌گیرد. این کهن‌نویسی نشانه‌ای است بصری-زبانی برای جداکردنِ بوش از بودنِ متافیزیکی: بودنی که در سنتِ فلسفهٔ غرب، از افلاطون تا نیچه، همواره در پیوند با باشنده اندیشیده شده و در نهایت به مقولات و بنیادها فروکاسته شده است. بوش، در برابر، آن رخدادی است که پیش از هر واگشاییِ باشنده و پیش از هر بنیادِ متافیزیکی، خود را می‌گشاید. [7]

بدین‌سان، فراز موردِ بحث را نباید تعریفی منطقی از بوش خواند، گوییِ بوش «همان» ارآیگنیسِ

[5]. GA 65, §130؛ نیز نک: Martin Heidegger, Sein und Zeit, Tübingen: Niemeyer, 1927, §32.
[6]. Richard Polt, The Emergency of Being: On Heidegger's Contributions to Philosophy, Ithaca: Cornell University Press, 2006.
[7]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis.

دابنیادش است به چمِ برابرنهادنِ دو انگاره. بوش هرگز به چیزی جز خود فروکاسته نمی‌شود؛ آنچه گزاره بیان می‌کند، نه یکسانیِ سرشتی، بلکه نحوهٔ وشیدنِ بوش است: بوش از رهگذرِ ارآیگنیسِ دابنیادش می‌وشد، به‌دیگر سخن در همان رخدادی که «دا» بنیاد گرفته می‌شود، بوش به‌سانِ بوش روی می‌دهد.

۵. ارآیگنیس: واژهٔ راهبرِ کتاب

ارآیگنیس، که در این پژوهش همچون بسیاری از بازخوانان به‌ریختِ برگردانی (transliteration) نگاه داشته می‌شود، واژهٔ راهبرِ (Leitwort) کلِ «انبازها به فیلوسوفی» است، چندان که هایدگر عنوانِ فرعیِ کتاب را «از ارآیگنیس» (Vom Ereignis) نهاده است. در زبانِ روزمرهٔ آلمانی Ereignis به چمِ «رویداد» است، اما هایدگر آن را به ریشهٔ باستانیِ er-äugen (به‌چشم‌آوردن، ازآنِ‌خودکردن با نگاه) و eigen (ازآنِ‌خود) پیوند می‌دهد تا چمی نو بسازد: رخدادی که در آن بوش و دازاین یکدیگر را ازآنِ‌خود می‌کنند و به یکدیگر پیوستگی می‌گیرند. [8]

در بندِ ۱۳۰، ارآیگنیس نه رخدادی کلی و مجرد، بلکه به‌درستی همان «دابنیادش» است — به‌دیگر سخن رخدادِ ارآیگنیس، در این بند، نمودِ ویژهٔ خود را در بنیادگذاریِ «دا» می‌یابد. بدین چم، ارآیگنیس واژه‌ای است که به نمودهای گوناگون خود را می‌نمایاند: در جایی به‌سانِ جهش، در جایی به‌سانِ باهم‌بازیِ آغازِ نخست و آغازِ دیگر، و در این‌جا به‌سانِ «دابنیادش».

بایسته است افزود که گزینشِ روش‌شناختیِ نگاه‌داشتنِ ارآیگنیس به‌سانِ آوانویسی، نه برگردان، در سرتاسرِ این پژوهش، به‌درستی از همین کارکردِ چندنمودی ریشه می‌گیرد. اگر ارآیگنیس را به واژه‌ای پارسی چون «رخداد» یا «ازآنِ‌خودشدگی» برمی‌گرداندیم، بیمِ آن بود که یکی از نمودهای آن را بر کلِ واژه تحمیل کنیم و توانِ چندچمیِ آن را در بندهای گوناگونِ کتاب از دست بدهیم. آوانویسی، در برابر، توان می‌دهد که ارآیگنیس در هر بافتی — ازجمله در بندِ ۱۳۰، در پیوند با «دابنیادش» — نمودِ ویژهٔ خود را از دلِ همان بافت بازتاباند، بی‌آن‌که واژهٔ پارسی از پیش این نمود را رقم بزند.

۶. دابنیادش: بنیادگذاریِ «دا»

«دا» (Da) در اندیشهٔ متأخرِ هایدگر دیگر تنها آن «آن‌جا»یی نیست که در «بودن وزمان» جزءِ ساختارِ دازاین شمرده می‌شد؛ «دا» اکنون جای‌گاهِ راستیِ بوش است، به‌دیگر سخن همان روشنگاهی که در آن بوش می‌تواند خود را برای دازاین بگشاید. بنیادگذاریِ این دا — دابنیادش — بدین چم نیست که دازاین با کنشی ارادی و آگاهانه بنیادی برای خویش می‌سازد، بلکه بدین چمست که «دا» خود، از رهگذرِ رخدادِ ارآیگنیس، بنیاد گرفته می‌شود و دازاین در همین بنیادگرفتن، به دازاین بدل

[8]. Daniela Vallega-Neu, Heidegger’s Contributions to Philosophy: An Introduction, Bloomington: Indiana University Press, 2003.

می‌شود. [۹]

بدین‌سان «دابنیادش» رخدادی دوسویه است: از یک‌سو بوش است که در بنیادگذاریِ «دا»، خود را می‌وشاند؛ از سوی دیگر دازاین است که با بر دوش‌گرفتنِ این بنیاد — به‌دیگر سخن با ایستادن در «دا» و پاسداری از روشنگاه — توانِ وشیدنِ بوش را فراهم می‌آورد. هیچ‌یک از این دو سویه بر دیگری پیشی نمی‌گیرد؛ هر دو در یگانگیِ رخدادِ ارآیگنیس روی می‌دهند. فون هرمان این ساختار را «هم‌پیوستگیِ بنیادین» (Zusammengehörigkeit) بوش و دازاین می‌نامد. [۱۰]

این هم‌پیوستگی را نباید با هم‌ارزیِ ساده میان دو طرف اشتباه گرفت. هایدگر آشکارا از پیشیِ آغازگرانهِ بوش سخن می‌گوید: این بوش است که دازاین را «فرامی‌خواند» (an-eignet) و او را به‌سانِ «دا» مطالبه می‌کند، نه دازاین که از سرِ ارادهٔ خود به‌سراغ بوش می‌رود. با این‌همه، این پیشیِ آغازگرانه به چمِ کنشگریِ یک‌سویه نیست، چرا که بی‌پاسخِ دازاین — بی‌ایستادنِ او در «دا» — همان فراخوانی نیز به‌جایی نمی‌رسد و بوش در واماندگیِ خویش/وانهش بوش (Seynsverlassenheit) باقی می‌ماند، چنان‌که هایدگر در بازگوییِ دورانِ ماشین‌انگاری/ساخت فرمانی/مکینگی نشان می‌دهد. دابنیادش، بنابراین، رخدادی است که در آن فراخوانی و پاسخ، در یک کنشِ یگانه، هم‌زمان روی می‌دهند.

۷. از چمِ بودن تا راستیِ بوش: بازسنجشِ گذار

برای فهمِ درستِ بندِ ۱۳۰، بایسته است این گشتِ بنیادین را از یاد نبریم: «بودن وزمان» (Sein und Zeit) در پیِ چمِ بودن (Sinn von Sein) بود، در حالی‌که «انبازها به فیلوسوفی» دیگر در پیِ چم نیست، بلکه در پیِ راستیِ بوش (Wahrheit des Seyns) است. این دو پرسش، چنان‌که پیش‌تر نیز یادآور شدیم، دو پویه از یک مسیرِ راستایی نیستند، بلکه بازنهادنی بنیادین‌اند: در بودن وزمان، بودن هنوز از افق فهمِ دازاین و از رهگذرِ بررسیِ اگزیستانسیال اندیشیده می‌شد؛ در «انبازها به فیلوسوفی»، این افق فهم خود به رخدادِ بوش وابسته می‌شود، و دیگر دازاین نیست که بودن را می‌فهمد، بلکه بوش است که در «دابنیادش»، دازاین را به‌سانِ جای‌گاهِ راستیِ خویش می‌گشاید. [۱۱]

بندِ ۱۳۰ درست در همین نکته‌گاهِ گشت می‌ایستد: در آن دیگر سخنی از «فهمِ بودن» به میان نیست، بلکه از وشیدنِ بوش سخن می‌رود — وشیدنی که پیشاپیشِ هر فهمی، در دابنیادش روی می‌دهد. دازاین، در این چارچوب، دیگر سوژهٔ فهمنده نیست، بلکه آن‌جاییِ روی‌دادِ راستی است.

با این‌همه، این گشت را نباید هم‌چون گسستی کامل از «بودن وزمان» خواند که در آن دستاوردهای پیشین یکسره کنار گذاشته شده باشند. بسیاری از ساختارهای بودن وزمان — ازجمله انگارهٔ انداختگی (Geworfenheit)، امکان مندی (Möglichsein)، و حتا خودِ ساختارِ In-der-Welt-sein — در «انبازها به فیلوسوفی» بازخوانی و بازتفسیر می‌شوند، نه یکسره کنار گذاشته

---

[9]. GA 65, §202, (ذیل «Da-sein und Gründung»).

[10]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis.

[11]. Otto Pöggeler, Der Denkweg Martin Heideggers, Pfullingen: Neske, 1963 (Neuausgabe Stuttgart: Neske, 1990).

شـوند. آنچـه تغیـیر می‌کنـد، کـانونِ سـنگینیِ پرسـش اسـت: در «بـودن وزمـان»، این سـاختارها از چشم‌اندازِ دازاین و در خدمتِ پرسش از چمِ بودن بررسی می‌شدند؛ در «انبازها به فیلوسوفی»، همین ساختارها اکنون از چشم‌اندازِ بوش و در خدمتِ فهمِ راستیِ آن بازخوانی می‌شوند. دابنیادش، از این چشم‌انداز، می‌تواند هم‌چون بازخوانیِ بوش‌کانونِ همان انداختگیِ «بودن وزمان»ی نیز فهمیده شود: دازاین همچنـان «افکنـده» اسـت، امـا اکنـون افکنـدگیِ او، افکنـدگی بـه دورن «دا» و بـه درونِ مطالبـهٔ بوش است. [12]

۸. خوانشِ فون هرمان: ارآیگنیس به‌سانِ خودوَشیدگیِ بوش

فون هرمان در «راه هایِ به‌سوی ارآیگنیس»، بندِ ۱۳۰ را در امتدادِ آنچه «رخدادِ خودوشیدگیِ بوش» می‌خواند می‌خوانَد: به باور او، این بند نشان می‌دهد که بوش هرگز پیشاپیش موجود نیست تا سپس در «دا» نمایان شود، بلکه وشیدنِ بوش و بنیادگذاریِ «دا» یک‌کنش‌اند، نه دو رخدادِ پیاپی. او این نکته را در برابرِ خوانش‌های نوافلاطونی یا خداشناختیِ بوش برجسته می‌سازد که گویی بوش امری فرارونده و پیشینی است که سپس در جهان «نمود» می‌یابد؛ برعکس، بوش جز در همان بنیادگذاریِ «دا» هیچ وشیدنی ندارد. [13]

فون هرمان همچنین بر این نکته پافشاری می‌کند که خواندنِ als در این گزاره نباید به‌گونه‌ای فهمیده شود که گویی بوش نخست به‌سانِ چیزی «هست» و سپس، به‌گونهٔ ثانوی، «به‌سانِ» ارآیگنیسِ دابنیادش نیز هست. چنین خوانشی، به باور او، هنوز اسیرِ همان منطقِ چیستی-پیشامدیِ متافیزیک است که هایدگر می‌کوشد از آن بگسلد. برعکس، als در این‌جا نشان‌دهندهٔ تنها نحوهٔ ممکنِ وشیدنِ بوش است: بوش هیچ وشیدنِ دیگری، جدا از یا پیش از این ارآیگنیسِ دابنیادش، ندارد. این خوانش، به باورِ فون هرمان، تنها راهی است که می‌تواند از بازگشتِ پنهانِ متافیزیک به دلِ خودِ نوشتارِ ضدِمتافیزیکیِ هایدگر جلوگیری کند.

۹. خوانشِ والگا-نویو: سویهٔ تنانه و کوک بنیادین

دانیلا والگا-نویو در معرفی خود بر «انبازها به فیلوسوفی»، تأکید می‌ورزد که بنیادگذاریِ «دا» را نباید تنها به‌سانِ رخدادی انگاره‌ای یا اندیشگی فهمید، بلکه باید آن را در پیوند با کوک های بنیادین (Grundstimmungen) — به‌ویژه آرامندگی/خویش داری (Verhaltenheit) — اندیشید که در آن انسان به‌گونه‌ای تنانه و اگزیستانسیل در برابرِ روی‌دادِ بوش می‌ایستد. او یادآور می‌شود که همین کوک خویش داری است که، به‌گفتهٔ هایدگر، جهش را «به‌واسطهٔ شگفتیِ خاموش» (awe) می کوکد، و نیز همان کوکیده ای است که در بنیادگذاریِ «دا»، انسان را در «دابودگیِ» خویش استوار می‌کند. از این چشم‌انداز، دابنیادش نه امری تنها انگاره‌ای، بلکه رخدادی است که در آن انسان با

[12]. Richard Polt, The Emergency of Being.
[13]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis.

تمامیِ هستیِ خود، از جمله در روسویِ تنانه و کوکیده، در بنیادگذاریِ «دا» سهیم می‌شود.[۱۴]

افزون بر این، والگا-نویو به پیوندِ میانِ دابنیادش و زبانِ خودِ کتاب نیز اشاره می‌کند: به باور او، سبکِ نگارشیِ غریب و گاه دشوارِ «انبازها به فیلوسوفی» — که در آن جمله‌ها غالباً کوتاه، فشرده، و بدونِ روشنگریِ گسترده‌اند — خود گونه ای تمرینِ کوکیدن برای خواننده است: خواننده نمی‌تواند این نوشتار را چون رساله‌ای اندیشگی از بیرون بخواند، بلکه ناچار است در همان دشواریِ زبانی درنگ کند و اجازه دهد که خودِ نوشتار، خواننده را به‌سوی کوک خویش داری هدایت کند. ازاین‌رو، به باورِ والگا-نویو، دشواریِ زبانیِ بندِ ۱۳۰ را نباید مانعی بر سرِ راهِ فهم دانست، بلکه باید آن را بخشی از روشِ خودِ هایدگر برای رساندنِ آن کوکیدگی ای دانست که زمینهٔ گفتار است.[۱۵]

۱۰. خوانشِ پولت: فوریتِ هستی و بنیادگذاری به‌سانِ کنشی ناگزیرانه

ریچارد پولت در فوریتِ هستی، بندِ ۱۳۰ را در بافتِ کلیِ کتاب — که به باور او آکنده از دریافتِ فوریت و ناگزیری در برابرِ فراموشیِ بوش در دورانِ ماشین‌انگاری/مکینگی است — می‌خواند. به گفتهٔ او، بنیادگذاریِ دا کنشی است که هیچ‌گاه به‌گونه یکسره به انجام نمی‌رسد و همواره دستخوشِ ازدست‌رفتن است؛ از همین‌روست که هایدگر آن را نه به‌سانِ رخدادی یک‌بار و برای‌همیشه، بلکه به‌سانِ کنشی پیوسته و ناتمام (west، نه war یا wird) ریخت‌گذاری می‌کند.[۱۶]

پولت این خوانش را با بررسیِ سیاسی-تاریخیِ کتاب نیز پیوند می‌دهد: به باور او، فوریتی که در بندِ ۱۳۰ و بندهای هم‌خانوادهٔ آن موج می‌زند را نمی‌توان جدا از بافتِ زمانیِ نگارشِ کتاب (۱۹۳۶–۱۹۳۸)، به‌دیگر سخن سال‌های اوجِ سیطرهٔ نازیسم بر آلمان، فهمید. با این‌همه، پولت هشدار می‌دهد که نباید این پیوندِ زمینه‌ای را به کاستن‌گراییِ سیاسی فروکاست: بندِ ۱۳۰ گزاره‌ای است دربارهٔ ساختارِ بنیادینِ بوش و دازاین که ورای هر بافتِ تاریخیِ ویژه ارزش دارد، هرچند دریافتِ فوریتِ آن را می‌توان در پرتوِ آن بافت بهتر فهمید.

۱۱. خوانشِ پوگلر: سه‌گانهٔ چم، راستی، جای — و جای‌گاهِ بندِ ۱۳۰

اوتو پوگلر، در نگاره‌ی سه‌گانهٔ مشهورِ خود از سیرِ اندیشهٔ هایدگر — چمِ بودن، راستیِ بودن، جای‌گاهِ بودن — بندِ ۱۳۰ را در مرزِ میانِ پویه‌ی دوم و سوم می‌نشاند: از سویی، بند هنوز در چارچوبِ راستیِ بوش سخن می‌گوید و بدین‌سان به پویه‌ی «انبازها به فیلوسوفی» پیوستگی دارد؛ از سوی دیگر، انگارهٔ دابنیادش، با تأکیدِ خود بر بنیادگذاریِ یک جای‌گاه (Da به‌سانِ جای‌گاهِ راستی)، پیش‌درآمدی است بر اندیشهٔ متأخرترِ هایدگر دربارهٔ جای‌گاهِ بودن (Ort des Seins) که در نوشته‌های پس از جنگ، به‌ویژه در زمان و بودن (Zeit und Sein)، گسترش می‌یابد.[۱۷]

[14]. Daniela Vallega-Neu, Heidegger's Contributions to Philosophy, pp. 74, 85–88 (بخشِ b: «Being-T/here—Selfhood—Humans»؛ نیز نک: GA 65, §194).
[15]. Daniela Vallega-Neu, Heidegger's Contributions to Philosophy, pp. 80–88.
[16]. Richard Polt, The Emergency of Being.
[17]. Otto Pöggeler, Der Denkweg Martin Heideggers.

این جای‌گیریِ مرزی، به باورِ پوگلر، به‌درستی همان چیزی است که بندِ ۱۳۰ را برای فهمِ کلِ سیرِ اندیشهٔ هایدگر بااهمیت می‌سازد: در آن می‌توان دید که چگونه انگارهٔ «دا» — که در «بودن وزمان» و در «انبازها به فیلوسوفی» هنوز در پیوند با دازاین اندیشیده می‌شد — به‌تدریج به‌سوی انگارهٔ ناوابسته‌ترِ «جای‌گاه» (Ort) جنبش می‌کند که دیگر لزوماً وابسته به دازاینِ انسانی نیست، بلکه خود جای‌گاهِ بودن به‌گونهٔ کلی است. پوگلر این جنبش را نه گسستی ناگهانی، بلکه گسترشِ تدریجیِ همان بذری می‌داند که در دابنیادشِ بندِ ۱۳۰ کاشته شده است.

۱۲. خوانشِ ریچاردسن: بودن۱ و بودن۲، و نقشِ دازاین

ویلیام ریچاردسن، در «هایدگر: از پدیدارشناسی تا اندیشه»، با تمایزِ مشهورِ خود میانِ «بودن۱» (Being1، بودنِ دورانِ دازاین‌کانون) و «بودن۲» (Being2، بودنِ دورانِ بوش‌کانون)، بندِ ۱۳۰ را نشانه‌ای از گذارِ سراسریِ پافشاری از دازاین به بوش می‌داند. به باور او، در این بند دیگر دازاین کنشگرِ پایه یِ رخداد نیست، بلکه بوش است که دازاین را به‌سانِ «دا» فرامی‌خواند و بنیاد می‌بخشد؛ دازاین در این‌جا نقشِ پاسدار و نگه‌دارندهٔ روشنگاه را بر دوش دارد، نه سازندهٔ آن. [18]

با این‌همه، تمایزِ بودن۱/بودن۲ ریچاردسن، هرچند در زمانِ خود (پیش از انتشارِ GA 65) دستاوردی درخشان بود، امروز از سوی برخی بازخوانانِ متأخرتر، ازجمله فون هرمان، به‌ریزبینیِ کافی نیافته دانسته شده است: به باورِ فون هرمان، سخن‌گفتن از «دو» بودن، هرچند با شمارهٔ زیرنویس نیز روشن شده باشد، دستخوشِ این بیم است که گویی هایدگر از یک بودن به بودنِ دیگری «گذر» کرده، در حالی‌که آنچه در بندِ ۱۳۰ و بندهای هم‌خانوادهٔ آن روی می‌دهد، نه گذر از یک بودن به بودنِ دیگر، بلکه ژرف‌ترشدنِ اندیشه در همان پرسشِ یگانه بودن است — پرسشی که از بودن وزمان تا «انبازها به فیلوسوفی»، در عینِ گشت های بنیادینِ خود، همچنان یگانه می‌ماند. این نکته را می‌توان به‌سانِ تلطیفی بر خوانشِ ریچاردسن، نه ردی بر آن، در دیدگاه گرفت.

۱۳. اهمیتِ بند برای فهمِ پیوندِ دازاین و بوش

برآیندِ این خوانش‌ها آن است که بندِ ۱۳۰ را نباید هم‌چون گزاره‌ای انسان‌شناختی خواند که در آن انسان بنیادِ بودن را می‌سازد، و نه هم‌چون گزاره‌ای خداشناختی که در آن بوش به‌گونه‌ای فرارونده و بی‌نیاز از دازاین می‌وشد. بند به‌درستی در میانهٔ این دو خوانشِ نادرست می‌ایستد و ساختارِ هم‌پیوستگی را برجسته می‌سازد: بوش تنها در دابنیادش می‌وشد، و دابنیادش تنها از رهگذرِ دازاین که در «دا» می‌ایستد و آن را بر دوش می‌گیرد، رخ می‌دهد. از این‌روست که هایدگر در بندهای پیرامونیِ ۱۳۰ نیز پیوسته بر بایستگیِ «جهشِ» دازاین به درونِ «دا» و بر دوش‌گرفتنِ آن به‌سانِ بنیاد تأکید می‌ورزد. [19]

---

[18]. William J. Richardson, Heidegger: Through Phenomenology to Thought, The Hague: Martinus Nijhoff, 1963.
[19]. GA 65, §125, S. 250–252۱۹۸§ ؛, S. 311–314.

۱۴. برآیند

بندِ ۱۳۰، در فشردگیِ چندواژه‌ایِ خود، بازتابندهٔ کلِ دستگاهِ اندیشگیِ «انبازها به فیلوسوفی» است: بوش نه چون باشنده ی ایستا، بلکه چون رخدادی همیشه‌درحالِ‌وشیدن اندیشیده می‌شود؛ این وشیدن جز در ارآیگنیس، به‌دیگر سخن در **رخدادِ ازآنِ‌خودشدنِ دوسویهٔ بوش و دازاین**، روی نمی‌دهد؛ و این ارآیگنیس، در نمودِ ویژهٔ خود در این بند، همان «دابنیادش» است — بنیادگذاریِ آن جای‌گاهی که در آن راستیِ بوش می‌تواند بگشاید. خواندنِ این بند در پرتوِ گذرِ بنیادینِ هایدگر از چمِ بودن به راستیِ بوش، و در پرتوِ روشنگری‌های فون هرمان، والگا-نویو، پولت، پوگلر، و ریچاردسن، نشان می‌دهد که این گزارهٔ کوتاه، نه تعریفی منطقی، بلکه فراخوانی است به تفکری که خود را دستخوشِ رخدادِ بوش می‌نهد.

۱۵. جای‌گاهِ بندِ ۱۳۰ در ساختارِ شش‌گانهٔ کتاب: بازخوانیِ ریزبین‌تر

برای آن‌که فشردگیِ بندِ ۱۳۰ به‌درستی سنجیده شود، بایسته است ساختارِ شش‌پیوندی کتاب با ریزبینیِ بیشتری بازخوانی شود. پژواک (Anklang) بازتابِ نخستین طنینِ بوش را در دلِ فراموشیِ آن، به‌دیگر سخن در دلِ ماشین‌انگاری/مکینگی و زیستارگی (Erlebnis)، پی می‌گیرد؛ هم‌بازی/بازیِ متقابل (Zuspiel) گفت‌وگویی است میانِ آغازِ نخستِ فلسفهٔ یونانی و توانِ آغازِ دیگر؛ جهش (Sprung) آن گامِ اندیشگی است که بی هیچ پُلِ استدلالیِ پیوسته، از پرسشِ متافیزیکی به‌سوی خودِ بوش می‌جهد؛ و بنیادگذاری (Die Gründung) — جایی که بندِ ۱۳۰ در آن جای دارد — پیامدِ همین جهش را در زمینِ دازاین و «دا» استوار می‌سازد.[20]

این ترتیب گزافی نیست: جهش، دازاین را به مرزِ خویش می‌راند، اما آن‌چه در پیِ جهش می‌آید، رهاکردنِ دازاین در خلأ نیست، بلکه بازیافتنِ او در بنیادی نو است — بنیادی که دیگر بر پایهٔ سوژه یا خرد بنا نمی‌شود، بلکه بر پایهٔ ایستادن در «دا» . ازاین‌رو بندِ ۱۳۰ را می‌توان چون گرهگاهی خواند که در آن، پیامدِ جهش به زبانِ بنیادگذاری برگردان می‌شود: آن‌چه در جهش تنها به‌سانِ امکان گشوده شده بود، در دابنیادش به‌سانِ رخدادی روشن، به‌دیگر سخن به‌سانِ بنیادگذاریِ یک جای‌گاهِ ویژه، ریخت می‌بندد.

شایان یادکرد است که بخشِ «بنیادگذاری» خود از چند خوشهٔ زمینه ای ساخته شده: نخست، گفتار دربارهٔ راستی به‌سانِ روشنگاه‌آوَری/نهفتگی (Wahrheit als Lichtung/Verbergung)؛ دوم، گفتارِ زمان-جا (Zeit-Raum) به‌سانِ بنیادِ راستیِ بوش؛ سوم، گفتارِ دازاین و دابنیادش که بندِ ۱۳۰ در دلِ آن جای دارد؛ و چهارم، گفتار دربارهٔ نسبتِ بنیادگذاری با هنر و آفرینش. بندِ ۱۳۰ در نکته‌گاهِ برخوردِ خوشهٔ دوم و سوم می‌ایستد، چرا که دابنیادش را نمی‌توان بی‌بازنمایی به زمان-جا فهمید: «دا» خود چیزی نیست جز زمان-جایی که در آن روشنگاه و نهفتگی به‌هم می‌رسند.[21]

---

[20]. GA 65, §§ 1–3, S. 3–13نیز نک؛ : Richard Polt, The Emergency of Being.
[21]. GA 65, §242, S. 379–384 (بخشِ Zeit-Raum als Ab-grund)نیز نک؛ : Daniela Vallega-Neu, Heidegger’s Contributions to Philosophy.

۱۶. زمان-جا و دوربنیاد: بنیادی که خود دوربنیاد است

نکته‌ای که در خوانشِ سطحی بندِ ۱۳۰ آسان از یاد می‌رود، پیوندِ آن با انگارهٔ دوربنیاد (Ab-grund) است — واژه‌ای که هایدگر آن را نه به چمِ رایجِ «پرتگاه» یا «بی‌بنیادی» به‌کار می‌برد، بلکه به چمِ بنیادی که خود را در واپس کشیدن (Sichentziehen) می‌گشاید. بنیادگذاریِ دا، از این چشم‌انداز، بنیادگذاریِ چیزی استوار و ایستا نیست، بلکه بنیادگذاریِ همان دوربنیادی است که بوش در آن هم می‌وشد و هم خود را واپس می‌کشد. ازاین‌رو دابنیادش را باید در کنارِ انگارهٔ دوربنیاد خواند تا از خوانشِ نادرستی که در آن بنیاد به چمِ سنتیِ فلسفی (Grund به‌سانِ fundamentum) فهمیده می‌شود، پرهیز شود.[22]

همین نکته پیوندِ ژرفی با گفتارِ پیشینِ ما دربارهٔ west دارد: همان‌گونه که west نشانِ کارواژگیِ ناایستایِ بوش است، دوربنیاد نیز نشانِ آن است که این بنیادگذاری هرگز به سکونی نهایی نمی‌رسد. اگر بوش «می‌وشد»، و اگر بنیادِ این وشیدن دوربنیادی است، آنگاه دابنیادش را باید رخدادی پیوسته و بی‌جای دانست، نه دستاوردی یک‌بار و برای‌همیشه. پولت این ویژگی را «ناتمامیِ درونیِ بنیادگذاری» می‌نامد و آن را با دریافتِ ناگزیری و فوریتی که در سرتاسرِ کتاب موج می‌زند، پیوند می‌دهد.

۱۷. دا-زاین به‌جای دازاین: نکته‌ای در نگارش

در«انبازها به فیلوسوفی»، هایدگر غالباً واژهٔ Dasein را با خط‌فاصله به‌ریختِ Da-sein می‌نویسد — نگارشی که در بودن وزمان نایاب بود. این خط‌فاصله بارِ فلسفیِ سنگینی حمل می‌کند: در بودن وزمان، دازاین در وهلهٔ نخست به‌سانِ باشنده ی ویژه‌ای فهمیده می‌شد که پرسش از بودن را برای خود می‌گشاید؛ در «انبازها به فیلوسوفی»، نگارشِ خط‌فاصله بر آن جای‌گاهی (Da) تأکید می‌ورزد که باشنده در آن می‌ایستد و جای‌گاهیت (Da-sein) او همان ایستادن در جای‌گاهِ راستیِ بوش است. بندِ ۱۳۰، با ترکیبِ Da-Gründung، به‌درستی همین نگارشِ خط‌فاصله را ادامه می‌دهد و آن را به‌ریختِ کارواژه‌ای ی-رخدادی گسترش می‌دهد: بنیادگذاریِ همان «دا»یی که دازاین در آن دا-زیست می‌کند.[23]

برگردانِ پارسیِ این تمایز نیز دشواری‌های ویژهٔ خود را دارد. در این پژوهش، دازاین به‌ریختِ آوانویسی نگاه داشته می‌شود، اما هرجا هایدگر بر نگارشِ خط‌فاصله‌دارِ Da-sein تأکید می‌ورزد، می‌توان از ترکیبِ «دا-زیستن» یا «دابودگی» بهره گرفت تا نکتهٔ نگارشیِ نوشتار آلمانی در پارسی نیز بازتاب یابد. دابنیادش، در این چارچوب، به‌روشنی نشان می‌دهد که زمینهٔ بنیادگذاری، آن «دا»یی است که دازاین در آن دا-زیست می‌کند، نه دازاین به‌سانِ باشنده ی ناوابسته از این «دا» .

---

22. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis.

23. GA 65, §173, S. 296۱۹۰§ نیز ؛, S. 311نیز نک ؛: Daniela Vallega-Neu, Heidegger’s Contributions to Philosophy, pp. 82–85.

۱۸. کوک های بنیادین

چنان‌که در بخشِ ۹ اشاره شد، والگا-نویو بر سویهٔ خویشکارانهٔ بنیادگذاری تأکید می‌ورزد. این نکته را می‌توان با بازنمایِ راست‌تر به نوشتارِ هایدگر گسترش داد: در بخشِ «بنیادگذاری»، هایدگر خـویش داری (Verhaltenheit)، نهیب(Erschrecken)، و آزرم (Scheu) را کـوک هـای بنیـادینی می‌داند که در آن‌ها انسان نه‌تنها با فکر، بلکه با تمامیِ هستیِ اگزیستانسیلِ خود، خود را در برابرِ واپس کشیدنِ بوش می‌یابد. این کوک ها پیش‌شرطِ هرگونه دابنیادش‌اند، چرا که بی‌آن‌ها، انسان هرگز به‌سانِ «دا» گشوده نمی‌شود، بلکه در فراموشیِ خود، در دلِ باشندگان و کارکردهایشان، غرقه می‌ماند. [۲۴]

ازاین‌رو دابنیادش را نباید کنشی تنها شناختاری یا اندیشگی خواند. آن‌چه در خویش داری روی می‌دهد، گشودگیِ بی‌شتابِ انسان در برابرِ واپس کشیدنِ بوش است — گشودگی‌ای که نه از سرِ کنجکاوی یا چیرگی، بلکه از سرِ آماده‌بودن برای پذیرفتنِ آن‌چه از پیش در اختیارِ انسان نیست، پدید می‌آید. این آمادگی، به باورِ والگا-نویو، همان زمینه‌ای است که در آن دابنیادش می‌تواند رخ دهد؛ بی این کوک، سخن‌گفتن از بنیادگذاری تنها بازیِ انگاره ای می‌ماند.

۱۹. هنر و بنیادگذاری: پیوندی فرعی اما روشنگر

در بخشِ «بنیادگذاری»، هایدگر گاه به خویشاوندیِ میانِ بنیادگذاریِ «دا» و بنیادگذاریِ هنری اشاره می‌کند — خویشاوندی‌ای که در سرچشمهٔ کارِ هنری (Der Ursprung des Kunstwerkes)، آفریدهٔ متقارنِ همین دوره، گسترش بیشتری می‌یابد. در آن‌جا، آفریدهٔ هنری خود کنشی بنیادگذارانه دانسته می‌شود که در آن ستیزِ زمین و جهان (der Streit von Erde und Welt) به‌شکلی روشن برپا می‌شود. هرچند بندِ ۱۳۰ به‌روشنی به هنر بازنمایی نمی‌دهد، اما ساختارِ کلیِ بنیادگذاری در هر دو نوشتار یکسان است: بنیادگذاری همواره کنشی است که در آن چیزی — خواه «دا»، خواه آفریدهٔ هنری — جای‌گاهِ گشودگیِ راستی می‌شود. [۲۵]

۲۰. دشواری‌های برگردان: چرا «دابنیادش» و نه گزینه‌های دیگر

در فراینـدِ واژه‌سـازیِ پارسیِ بـرای این پـژوهش، چنـد گزینـه بـرای برگـردانِ Da-Gründung سنجیده شد: «بنیادگذاریِ دا» (ترکیبِ اضافی سرراست)، «دابنیاد» (بدونِ پسوندِ مصدری)، و سرانجام «دابنیـادش» کـه برگزیـده شـد. دلیـلِ این گـزینش آن اسـت کـه پسـوندِ «-ش» در پارسی، هم‌چنان‌که در روش‌شناسیِ کلی یادآوری شده، برای نشان‌دادنِ فرایندها و کنش‌های پویا به‌کار می‌رود

---

[۲۴]. GA 65, §§ 5–8, S. 14–22.

[۲۵]. GA 65, §247, S. 392؛ نیز نک: Daniela Vallega-Neu, Heidegger's Contributions to Philosophy, pp. 92–96؛ Martin Heidegger, »Der Ursprung des Kunstwerkes«, in: Holzwege, Frankfurt am Main: Klostermann, 1950 (GA 5), S. 35.

(برای نمونه در واژه‌هایی چون کوشش، جنبش، وشش). ازاین‌رو دابنیادش، برخلافِ «بنیادگذاریِ دا» که ترکیبی بازگویانه و ایستاست، خود واژه‌ای یک‌پارچه و پویا می‌سازد که با سرشتِ کنشیِ west در هم‌سازی است. این انتخاب هم‌سو با گزینشِ پیشین دربارهٔ برگردانِ Ereignis به ارآیگنیس (آوانویسی) و Gründung به بنیادگذاری/بنیادش است.

همین منطق را می‌توان در برگردانِ خودِ west نیز دید: به‌جای برگردانِ ایستای «هست» یا حتا «درونی می‌شود»، «می‌وشد» برگزیده شد تا هم بنِ کارواژه‌ایِ باوه/وشیدن نگاه داشته شود و هم ریختِ مضارعِ اخباری، تداومِ رخداد را بازتاباند. این هماهنگیِ زبانی — میانِ west و وشیدن، میانِ Gründung و بنیادش — نشان می‌دهد که واژه‌سازیِ پارسی در این پژوهش تنها کوششی برای یافتنِ همتا نیست، بلکه کوششی است برای بازسازیِ همان ویژگیِ کارواژه‌ای و پویایی که در زبانِ آلمانیِ هایدگر نهفته است.

در پایان این بخش شایان ذکر است که هرگونه برگردان، هرچند ریزبین، ناچار چیزی از غنای زبانِ مبدأ را وامی‌نهد. Da-Gründung در آلمانی، به‌سببِ ساختارِ ترکیبیِ زبانِ آلمانی، هم‌زمان بارِ چمِ Da (این‌جا/آن‌جا، جای‌گاه)، Grund (بنیاد، زمین)، و پسوندِ ung- (نشانِ فرایند) را در یک واژهٔ فشرده حمل می‌کند. دابنیادشِ پارسی، هرچند با هوشیاری برای بازتابِ همین سه بار ساخته شده، در نهایت واژه‌ای نوساخته و ناآشناست که خواننده باید چمِ آن را از دلِ همین روشنگری‌هایِ همراه بیاموزد — به‌درستی همان وضعیتی که خوانندهٔ آلمانی‌زبان نیز در رویارویی با نوواژه‌های هایدگر با آن روبه‌رو می‌شود. این هم‌سانیِ وضعیتِ خواننده در دو زبان را می‌توان، به‌جای نقصی در برگردان، وفاداریِ ژرف‌تری به روحِ نوشتارِ نخست دانست.

۲۱. بندِ ۱۳۰ در ترازِ کلِ نقشهٔ فکریِ هایدگرِ متأخر

اگر بندِ ۱۳۰ را نه به‌تنهایی، بلکه در امتدادِ کل مسیرِ فکریِ هایدگر پس از»انبازها به فیلوسوفی» بنگریم، می‌توان آن را نطفهٔ اولیهٔ اندیشه‌هایی دانست که بعدها در نوشته‌هایی چون زمان و بودن (Zeit und Sein، ۱۹۶۲) و در سخنرانیِ ارآیگنیس گسترشِ بیشتری می‌یابند. در آن نوشته‌های متأخرتر، هایدگر دیگر حتا از واژهٔ Sein به‌سانِ نامی برای زمینهٔ اندیشه چشم می‌پوشد و صاف از Ereignis سخن می‌گوید — گامی که می‌توان آن را ادامهٔ منطقیِ همان جنبشی دانست که در بندِ ۱۳۰ آغاز شده است: اگر بوش تنها در ارآیگنیسِ دابنیادش می‌وشد، آنگاه به‌گونه طبیعی می‌توان پرسید که آیا نامِ «بوش» خود همچنان ضروری است، یا آن‌که ارآیگنیس، به‌سانِ رخدادِ بنیادین‌تر، باید جای آن را بگیرد. [۲۶]

[26]. Martin Heidegger, Zur Sache des Denkens, Tübingen: Niemeyer, 1969.

۲۲. برآیندِ پایانی و چشم‌اندازِ پژوهش

این نوشتار کوشید نشان دهد که گزارهٔ کوتاهِ بندِ ۱۳۰ — «بوش می‌وشد به‌سانِ ارآیگنیسِ دابنیادش» — نه فرمولی فشرده و بسته، بلکه دروازه‌ای است به‌سوی کلِ دستگاهِ اندیشگیِ »انبازها به فیلوسوفی». از رهگذرِ کاوشِ ریخت‌شناختی-دستوریِ west، از رهگذرِ تمایزِ بوش و بودن، از رهگذرِ جای‌گاهِ ارآیگنیس به‌سانِ واژهٔ راهبر، و از رهگذرِ انگارهٔ دابنیادش در پیوند با دوربنیاد، زمان-جا، و کوک های بنیادین، روشن شد که این بند بازتابندهٔ همان گشتِ بنیادینی است که بودن وزمان را از »انبازها به فیلوسوفی» جدا می‌کند: گشت از چمِ بودن به راستیِ بوش. پژوهش‌های آینده می‌توانند این بررسی را با بررسیِ ریزبین‌ترِ بندهای هم‌سایه — به‌ویژه بندهای ۱۹۸ تا ۲۴۲ در بخشِ بنیادگذاری — و نیز با سنجشِ آن در برابرِ آثارِ متأخرترِ هایدگر، به‌ویژه سخنرانیِ ارآیگنیس (۱۹۶۲)، گسترش دهند.

۲۳. ریخت‌های هم‌خانوادهٔ گزاره در سرتاسرِ کتاب

بندِ ۱۳۰ تنها جایی نیست که هایدگر بوش را با کارواژهٔ west و در پیوند با ارآیگنیس ریخت‌گذاری می‌کند. در بخش‌های دیگرِ کتاب، به‌ویژه در بخشِ پایانیِ «خدای پسین» و در بخشِ «آیندگان»، ریخت‌های هم‌خانواده‌ای می‌توان یافت که در آن‌ها بوش با واژه‌هایی چون Wesung (وشش)، Seynsverlassenheit (واماندگیِ از بوش/وانهش بوش)، و Zögerung (درنگ) پیوند می‌خورد. سنجشِ این ریخت‌ها با بندِ ۱۳۰ نشان می‌دهد که هایدگر در هر بخش از کتاب، بوش را از چشم‌اندازی ناهمسان اما هم‌ساز روشن می‌سازد: در پژواک، بوش از خلالِ واماندگیِ خود در دورانِ ماشین‌انگاری/مکینگی اندیشیده می‌شود؛ در جهش، از خلالِ جهیدنِ اندیشه به‌سوی آن؛ و در بنیادگذاری — جایی که بندِ ۱۳۰ در آن جای دارد — از خلالِ دابنیادش. [۲۷]

این هم‌سازی نشان می‌دهد که کتاب را نباید هم‌چون رساله‌ای با گزاره‌های ناوابسته و پراکنده خواند، بلکه باید آن را هم‌چون بافتی از پژواک‌های دوسویه دید که در آن هر بند، پرتوی تازه بر بندهای دیگر می‌افکند. ازاین‌رو فهمِ کاملِ بندِ ۱۳۰ نیازمندِ آن است که آن را نه به‌تنهایی، بلکه در تشعشعِ دوسویه با این ریخت‌های هم‌خانواده بخوانیم؛ کاری که فون هرمان آن را «خوانشِ حلقوی» (zirkuläres Lesen) کتاب می‌نامد، در برابرِ خوانشِ خطی که برای نوشتاری با ساختارِ رساله‌ای مرسوم است. [۲۸]

۲۴. چالش‌ها و سنجش‌های رایج بر خوانشِ این‌گونه بندها

خوانشِ بندهایی چون ۱۳۰ همواره دستخوشِ سنجشی جدی بوده است: سنجشگرانی از سنتِ فلسفهٔ تحلیلی، و حتا برخی از خوانندگانِ همدلِ سنتِ قاره‌ای، این‌گونه گزاره‌ها را نمونه‌ای از ابهام‌گرایی (Obscurantism) دانسته‌اند که در آن، بازیِ زبانی جای استدلالِ فلسفی را می‌گیرد. این

[27]. GA 65, §§ 267–268, S. 407–411 (بخشِ Wesung des Seyns)؛ نیز §۱۱۵, S. 239–241 (Seynsverlassenheit).
[28]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis.

سنجش، به‌ویژه از سویِ کسانی که کتاب را در نخستین دهه‌های پس از انتشار (۱۹۸۹) خواندند، بارها تکرار شده است: چگونه می‌توان گزاره‌ای را که هیچ محمول روشنی برای زمینهٔ خود نمی‌آورد، بلکه تنها واژه‌ای را با واژه‌ای دیگر می‌پیوندد، فلسفی دانست؟

پاسخِ بازخوانانی چون فون هرمان و پولت به این سنجش آن است که این‌گونه گزاره‌ها را نباید در چارچوبِ منطقِ گزاره‌ایِ سنتی (که زمینه و محمول را به‌سانِ دو امرِ ازپیش‌ناوابسته می‌انگارد) سنجید، چرا که خودِ هدفِ هایدگر گسستن از این منطق است. به باورِ پولت، دشواریِ این گزاره‌ها نه نشانهٔ ابهام‌گرایی، بلکه نشانهٔ کوششی جدی برای اندیشیدنِ به چیزی است که در چارچوبِ زبانِ متافیزیکی در بنیاد شایانِ ریخت‌گذاری نیست؛ ازاین‌رو خودِ دشواریِ زبانی، بخشی از درون‌مایهٔ فلسفیِ این نوشتار است، نه نقصی در بیانِ آن. با این‌همه، پولت نیز می‌پذیرد که این شیوهٔ نگارش، بیمِ سوءتفاهم و بدفهمی را بالا می‌برد و مسئولیتِ بازخوان را برای روشن‌سازیِ ریزبینِ این گزاره‌ها دوچندان می‌کند — مسئولیتی که همین نوشتار نیز در پیِ ادای آن بوده است. [۲۹]

۲۵. پیامدهای این خوانش برای فهمِ نسبتِ فناوری و بوش

یکی از پیامدهای مهمِ بندِ ۱۳۰، هرچند به‌گونه غیرراست، به گفتارِ هایدگر دربارهٔ ماشین‌انگاری/مکینگی (Machenschaft) و فناوریِ نو بازمی‌گردد. اگر بوش تنها در دابنیادش می‌وشد، آنگاه دورانِ ماشین‌انگاری را می‌توان دورانی دانست که در آن، توانِ دابنیادش مسدود شده است: انسانِ دورانِ فناوری، به‌جای ایستادن در «دا» و بر دوش‌گرفتنِ آن به‌سانِ بنیاد، باشندگان را تنها چون موجودیِ دردسترس/اندوخته پایندگی (Bestand) بازمی‌شناسد و بدین‌سان از هرگونه گشودگیِ بنیادین به واپس کشیدنِ بوش بازمی‌ماند. [۳۰]

این پیوند نشان می‌دهد که دسته‌بندیِ دابنیادش، هرچند در ظاهر دسته‌بندی‌ای بی‌پیکر و دور از دغدغه‌های زمانه به‌دیدگاه می‌رسد، در راستا دارای بارِ سنجشگرانه‌ای در برابرِ دورانِ فناوری‌زده است. بازخوانیِ این بند، ازاین‌رو، نه‌تنها کاری در تاریخِ فلسفه، بلکه سهمی است در فهمِ ژرف‌ترِ نسبتِ انسانِ امروز با جهانِ فناورانه‌ای که در آن می‌زید — جهانی که به باورِ هایدگر، بازیافتنِ توانِ دابنیادش در آن، پیش‌شرطِ هرگونه رهاییِ اندیشه از سیطرهٔ ماشین‌انگاری/مکینگی/ساخت فرمانی است.

[29]Richard Polt, The Emergency of Being.

[30]GA 65, §§ 63–72, S. 107–133 (بخشِ Die Machenschaft und das Erlebnis)؛ نیز نک: گفتارِ نگارنده در مقالهٔ «هایدگر، ماشین‌انگاری، و سنجشِ هوش مصنوعی».

۲۶. روش‌شناسیِ واژه‌سازی

خوانشِ بندِ ۱۳۰ نمونهٔ خوبی است برای نشان‌دادنِ کاربردِ کاربردیِ پایه‌های کلیِ واژه‌سازیِ پارسی ای که در سرتاسرِ این پروژه به‌کار گرفته می‌شود. نخست، ساختارِ اضافه برای ترکیب‌های Seins- به‌کار رفته است: «راستیِ بوش» به‌جای ترکیبی مصنوعی‌تر، به‌درستی همان بستگیِ اضافیِ Wahrheit des Seyns را در پارسی بازمی‌سازد. دوم، پسوندهای «-ی» و «-گی» برای نام‌واژه‌های بی‌پیکر به‌کار رفته‌اند: باوه‌گی، بودگی، و مانند آن، هرچند در این بند به‌کرات به‌کار نرفتند، اما درکل برای انگاره‌های هم‌خانواده نگاه‌داشته‌اند. سوم، پیشوندِ «خود-» برای Selbst- در واژه‌هایی چون خودوشیدگی به‌کار رفت تا بازتابِ Selbstentbergung و مانند آن در پارسی نگاه داشته شود.

چهارم، و شاید مهم‌تر از همه برای این بندِ ویژه، پسوندِ «-ش» برای نشان‌دادنِ فرایندها و کنش‌های پویا به‌کار رفت: دابنیادش، وشش، خودوشیدگی. این پسوند، همان‌گونه که در بخشِ ۲۰ نشان داده شد، توان می‌دهد که کارواژگیِ نهفته در واژه‌های آلمانیِ هایدگر — که غالباً از افعالِ کهن یا کم‌کاربرد ساخته شده‌اند — در پارسی نیز حفظ شود، بی‌آن‌که واژه‌های پارسی به ترکیب‌های بازگویانه (توصیفی) و درازدامن فروکاسته شوند. کاربردِ یکپارچهٔ این چهار آیین در سرتاسرِ خوانشِ بندِ ۱۳۰ نشان می‌دهد که واژه‌سازیِ پارسی، در این پژوهش، نظامی یک‌دست و درونی‌سازگار است، نه دسته‌ای پراکنده از همتاهای موردی.

کتاب‌نامه

Heidegger, Martin. Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis). Gesamtausgabe Band 65. Herausgegeben von Friedrich-Wilhelm von Herrmann. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1989.

Heidegger, Martin. Contributions to Philosophy (Of the Event). Translated by Richard Rojcewicz and Daniela Vallega-Neu. Bloomington: Indiana University Press, 2012.

Pöggeler, Otto. Der Denkweg Martin Heideggers. Pfullingen: Neske, 1963; Neuausgabe Stuttgart: Neske, 1990.

Polt, Richard. The Emergency of Being: On Heidegger's Contributions to Philosophy. Ithaca: Cornell University Press, 2006.

Richardson, William J. Heidegger: Through Phenomenology to Thought. The Hague: Martinus Nijhoff, 1963.

Vallega-Neu, Daniela. Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction. Bloomington: Indiana University Press, 2003.

von Herrmann, Friedrich-Wilhelm. Wege ins Ereignis: Zu Heideggers »Beiträge zur Philosophie«. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1994.